



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۲ فروردین ۱۳۹۱

موضوع کلی: نسبت بین حکم و موضوع

مصادف با: ۱۸ جمادی الاولی ۱۴۳۳

موضوع جزئی: بررسی انظار مختلف در رابطه با نسبت بین حکم و موضوع

جلسه: ۸۸

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث در بیان نسبت بین موضوع و حکم بود، تا اینجا کلام بعضی از بزرگان را نقل کردیم که بعضی فرموده‌اند نسبت بین موضوع و حکم نسبت علیت است، بعضی تعبیر به سببیت کرده‌اند و بعضی هم گفته‌اند نسبت بین موضوع و حکم نسبت معروض و عارض است.

نظر چهارم: نظر محقق اصفهانی

چهارمین نظر، نظر محقق اصفهانی است، عرض کردیم ایشان معتقد است که نسبت بین موضوع و حکم نسبت بین ماهیت و عوارض ماهیت است.

ایشان مقدمه می‌فرمایند: عارض بر دو قسم است: عارض وجود و عارض ماهیت؛ منظور از عارض وجود چیزی است که محتاج به یک موضوع موجود است مثل بیاض که در وجودش نیازمند به یک موضوع موجود است، سفیدی از عوارض وجود است؛ چون برای تحققش به یک موضوع موجود مثل دیوار نیازمند است تا بر آن عارض شود، خود عوارض وجود بر دو قسم‌اند: عوارض عینی و عوارض ذهنیه. عوارض ذهنیه مثل عوارض نوعیه و عوارض جنسیه که اینها هم محتاج وجود معروض در ذهن هستند؛ مثلاً وقتی می‌گویید «الإنسان کلی» کلیت یکی از عوارض وجود ذهنی انسان است و از عوارض عینی نیست و به عالم خارج ربطی ندارد، اینکه گفته می‌شود عوارض وجود بخاطر این است که وجود بر دو قسم است که عبارتند از وجود ذهنی و وجود عینی، طبیعتاً عوارض وجود هم بر دو قسم می‌شود؛ عوارض وجود ذهنی و عوارض وجود عینی؛ یعنی همان گونه که مثلاً یک موجود خارجی دارای عوارض است موجود ذهنی هم دارای عوارض است لکن هر یک از اینها به حسب خودش دارای عوارض است و عوارض نوعیه و عوارض جنسیه از عوارض وجود ذهنی هستند؛ یعنی باید معروض اینها در ذهن موجود شود تا این عوارض تحقق پیدا کند. بعضی از عوارض هم از عوارض عینی هستند؛ یعنی مربوط به وجود عینی و خارجی هستند مثل بیاض که برای تحقق نیازمند به یک موجود است که بر آن عارض شود. سفید یک موجود خارجی می‌باشد و می‌شود آن را در خارج نشان داد ولی سفیدی از عوارضی است که برای تحقق نیازمند معروض است. پس به طور کلی معنای عارض وجود معلوم شد و دو قسم هم برای عارض وجود ذکر کردیم. عارض وجود چیزی است که محتاج به یک موضوع موجود است و بر دو قسم است؛ عارض وجود ذهنی و عارض وجود عینی.

قسم دوم، عارض ماهیت است؛ منظور از عوارض ماهیت چیزهایی است که احتیاج به یک موضوع موجود در خارج یا ذهن ندارد بلکه ثبوت معروض به ثبوت عارض است؛ به تعبیر دیگر عروض تحلیلی است؛ مثلاً ما جنس و فصل را در نظر می‌گیریم و می‌گوییم انسان یک نوع است که دارای جنس و فصل است. فصل انسان، ناطق و جنس آن حیوان می‌باشد و انسان به عنوان یک نوع دارای این جنس و فصل است. جنس فی حد ذاته مبهم است؛ یعنی حیوان به عنوان جنس، مبهم است و تحصیل و تعیین آن به فصل است که ناطق یا ساهل باشد پس تحصیل و تعیین جنس به تعیین طبیعت فصل و تحصیل آن است. ما اینجا می‌گوییم فصل که بر جنس عارض می‌شود عروض آن بر جنس از عوارض ماهیت محسوب می‌شود یا مثلاً اینکه طبیعت نوع، ثبوت خارجی ندارد مثل انسان که یک طبیعت نوعیه است و در خارج ما بآزاء ندارد و در صورتی این طبیعت نوعیه تشخیص ماهوی پیدا می‌کند که یک ماهیت شخصیه‌ای مثل زید یا عمرو به آن ضمیمه شود، ماهیت شخصیه زید، حسن، عمرو و همه اشخاص انسانی به تحلیل عقلی به طبیعت نوعیه انسانیه و تشخیص ماهوی منحل می‌شوند که آن انسان فرزند فلانی است و متولد فلان تاریخ است. اینجا ثبوت طبیعی انسان به ثبوت همین فرد و حصه‌ای است که در مرتبه ذات آن شخص مقرر است.

برای اینکه چیزی از عوارض ماهیت محسوب شود به هیچ وجه نیازمند یک موضوع موجود نیست و فقط در حد تحلیل است، شما وقتی می‌گویید نوع دارای دو جزء جنس و فصل است، این‌ها اجزاء تحلیلی عقلی هستند و گرنه در خارج و ذهن وجود ندارند. درست است که ظرف این تحلیل عقلی ذهن است اما این به این معنی نیست که برای این عوارض ماهیت ما باید یک موجود ذهنی داشته باشیم؛ چون عوارض ماهیت اصلاً نیازمند به موضوع نیستند نه در ذهن و نه در خارج؛ مثل فصل که عرض خاص جنس است؛ یعنی جنس فی حد نفسه مبهم است و ضمیمه فصل به جنس به آن تشخیص می‌دهد و تا قبل از آنکه فصل به جنس ضمیمه شود تعیین و تشخیصی در کار نیست. آنچه ذکر شد مقدمه‌ای بود که محقق اصفهانی در توضیح عوارض وجود و عوارض ماهیت ذکر کرده‌اند.

سؤال: با توجه به اینکه محقق اصفهانی فرمودند عوارض بر دو قسم هستند که عبارتند از عوارض وجود و عوارض ماهیت و عوارض وجود را نیز بر دو قسم دانستند؛ عوارض وجود عینی و عوارض وجود ذهنی و عوارض نوعیه و جنسیه را از عوارض وجود ذهنی دانستند اشکال این است که عوارض نوعیه و جنسیه نمی‌توانند جزء عوارض وجود ذهنی باشند؛ چون اگر این دو از عوارض وجود ذهنی دانسته شوند که بر وجود عارض می‌شوند تشخیص می‌یابند در حالی که عوارض نوعیه و جنسیه عوارض ماهیت هستند و ما از جنبه وجودی اینها صرف نظر کرده‌ایم.

استاد: در صورتی عوارض جنسیه و نوعیه از عوارض ماهیت محسوب می‌شوند که عروض تحلیلی داشته باشند؛ مثلاً هر چیزی که در ذهن وجود پیدا کند موجود ذهنی می‌شود و تصور چیزی که در ذهن تحقق پیدا می‌کند چه از معقولات اولیه باشد و چه از معقولات ثانویه مثل انتزاعیات و هر آن چیزی که بر آن موجود ذهنی عارض می‌شود از عوارض وجود محسوب می‌شود پس وقتی ما می‌گوییم عوارض ذهنیه، به حیث وجود ذهنی در عالم وجود به عنوان یک وجود خارجی

نگاه نمی‌کنیم بلکه این وجود ذهنی در مقابل وجود خارجی است که آثار آن هم متفاوت با وجود خارجی است پس وجود ذهنی در مقابل وجود خارجی است؛ یعنی همان شخص وقتی در ذهن فرض شود از عوارض ذهنی است که نوع و جنس آن دارای عوارضی است.

محقق اصفهانی بعد از ذکر مقدمه فوق‌الذکر می‌فرماید حکم نسبت به موضوع همیشه از قبیل عوارض ماهیت است نه عوارض وجود؛ یعنی از قبیل عارض نسبت به معروض نیست بلکه از قبیل فصل نسبت به جنس است. ایشان می‌گویند نسبت حکم به موضوع از قبیل عوارض ماهیت است نه عوارض وجود؛ چون مراد از حکم یا اراده و کراهت تشریحی است و یا بعث و زجر اعتباری است:

اگر مراد از حکم، اراده و کراهت تشریحی باشد در این صورت معقول نیست موجود باشد؛ چون اراده عبارت است از شوق مؤکد و این شوق مؤکد از دو حال خارج نیست؛ یا مطلق است؛ یعنی به چیزی متعلق نشده و یا به چیزی متعلق شده است، شوق مطلق معنی ندارد؛ یعنی اینکه انسان بگوید من اشتیاق شدید دارم ولی وقتی از او سؤال کنند به چه چیزی اشتیاق داری بگوید چیز خاصی نیست فقط می‌دانم که اشتیاق دارم این معنی ندارد و معقول نیست که شوق مطلق در نفس تحقق پیدا کند پس شوق حتماً باید به چیزی متعلق شود. حال اگر این شوق بخواهد به چیزی متعلق شود آن شیء نه به وجود ذهنی و نه به وجود خارجی موجود نیست؛ یعنی اگر ما حکم را عبارت از اراده بدانیم و اراده هم همان شوق مؤکد باشد این شوق نمی‌تواند مطلق باشد؛ چون اصلاً شوق مطلق معقول نیست پس شوق حتماً باید به چیزی تعلق بگیرد که در این صورت هم آن شیء که شوق به آن تعلق گرفته نه به وجود ذهنی و نه به وجود خارجی موجود نیست. ایشان سپس توضیح می‌دهند که چرا شوق نمی‌تواند به وجود ذهنی و وجود خارجی متعلق شود.

و اگر مراد از حکم، بعث و زجر اعتباری باشد؛ یعنی بعث و زجر که از انشاء به داعی جعل داعی انتزاع شده در این صورت هم بعث و زجر حتماً باید به چیزی تعلق بگیرد و آن چیز حتماً باید وجود اعتباری داشته باشد چون خود بعث و زجر، اعتباری هستند و چیزی هم که بعث و زجر به آن تعلق می‌گیرد باید اعتباری باشد و آنچه اعتباری است نه وجود ذهنی دارد و نه وجود خارجی بلکه ماهیت است. لذا ایشان می‌گویند ثبوت حکم متوقف بر موضوع نیست چون نسبت بین حکم و موضوع از قبیل عوارض ماهیت است.^۱ فرمایش ایشان ادامه دارد که در جلسه آینده اشاره خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. نهاية الدراية، ج ۳، ص ۵۳۰.